

مفاهیم نامساوی در قرآن

(آیا تاریکی با نور یکی است؟!)

تدوین و گردآوری:

دکتر علی مشکینی

فهرست

صفحه	عنوان
۶	مقدمه : شناخت اشیاء از راه اضداد آنها
۱۴	بررسی تحلیلی کلمات متضاد در قرآن
۱۷	نساء ۹۵ ≠ مجاهدون
۱۸	مائدة ۱۰۰ ≠ خبیث ≠ لیب
۲۰	انعام ۵۰ ≠ بصیر
۲۳	سقایه حاجران مار مسجد الحرام ≠ ایمان توبه ۱۹ به خدا و قیامت و جهنم در راه خدا
۲۵	هود ۲۴ ≠ اعمی و اصم ≠ بصیر و سمیع
۲۶	رعد ۱۶ ≠ اعمی ≠ بصیر، ظلمات
۲۹	نحل ۷۵ ≠ عبد ≠ حر
۳۰	ابکم ≠ من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم نحل ۷۶
۳۳	سجده ۱۸ ≠ فاسق ≠ مومن
۳۴	فاطر ۲ ≠ دریای شور و تلخ ≠ دریای شیرین و گوارا
۳۵	فاطر ۲۱-۹ ≠ کور ≠ بینا، ظلمات ≠ نور، سایه ≠ آفتاب
۳۶	فاطر ۲۲-۲۳ ≠ مردگان ≠ زندگان
۳۷	ص ۲۸ ≠ افراد با ایمان و عمل صالح ≠ مفسدین فی الارض (متقین ≠ فجار)

۳۸	زمر ۹	نادان ≠ دانا
۳۹	زمر ۲۹	بنده ای دارای چند ارباب ناسازگار ≠ بنده دا ای یک ارباب
۴۰	مومن ۵۸	انسی ≠ بصیر، بدکاران ≠ صالحین
۴۱	فصلت ۲۴	بدن ≠ نیکی
۴۲	جاثیه ۲۱	افراد بدکار ≠ اولاد با ایمان و عمل صالح
۴۳	حدید ۱۰	انفاق و جهاد بعد از فتح، انفاق و جهاد قبل از فتح
۴۵	حشر ۲۰	اصحاب النار ≠ اصحاب الجنة
۴۶	ملک ۲۲	یمشی مکهبا علی وجهه ≠ نسی سویا علی صراط مستقیم

مقدمه

شناخت اشیاء از راه اضداد آنها

این جمله در زبان اهل علم شایع است که «تعرف الاشياء باذدادها» یعنی اشیاء از راه نقطه‌ی مخالف و نقطه‌ی مقابلشان شناخته می‌شوند و به وجود آنها پی برده می‌شود.

البته مقصود از شناختن، تعریف اصطلاحی منطقی نیست، زیرا در منطق ثابت شده که اشیاء را از طریق ضد و نقطه‌ی مقابلشان نمی‌شود تعریف کرد، همان طوری که مقصود از «ضد» در اینجا منحصر به ضد اصطلاحی نیست که در فاسفیه یا «نقیض» فرق دارد. مقصود از ضد در اینجا مطلق نقطه‌ی مقابل است و منظور از شناختن مطلق پی بردن است. اگر چه در این جمله کلمه‌ی «ضد» را قبیل «الّا» و «انّما» به کار نرفته اما مقصود، نوعی حصر است. در چیزی نقطه‌ی مقابل نداشته باشد، بشر قادر نیست به وجود او پی برد هر

چند آن چیز مخفی و پنهان نباشد و در کمال ظهور باشد. در حقیقت، مقصود بیان یک نوع ضعف و نقصان در دستگاه فهم و ادراک بشری است که به طوری ساخته شده که تنها در صورتی قادر است اشیاء را درک کند که نقطه‌ی مقابل هم داشته باشند.

مثلاً نور و ظلمت. این دو را بشر به مقایسه‌ی یکدیگر می‌شناسد. اگر همیشه جهان را هر نقطه‌ی آن از جهان نورانی بود، هیچ گاه تاریک نمی‌شد، یک نورانیت یکنواخت در همه‌ی نقطه‌ها بود و ظلمت به هیچ وجه نبود، انسان خود نیز با هم نمی‌شناخت؛ یعنی نمی‌توانست تصوّر کند که نوری در عالم هست، نمی‌توانست بفهمد الآن که همه چیز را می‌بیند به واسطه‌ی نور می‌بیند؛ نور از همه چیز ظاهرتر و روشن‌تر است، عین ظهور است ولی ظهور او کافی نبود، و این نقص از ماست نه از نور. اکنون که نور را درک می‌کنیم برای این است که نور زوال و افول دارد، ظلمت و تاریکی پیدا می‌شود؛ به کمک آمدن ظلمت و افول نور می‌فهمیم که قبلاً چیزی

بود که به وسیله ی آن چیز همه چیز و همه جا را می دیدیم، و اگر این نور افول و غروب نمی داشت هرگز مورد توجه و التفات ما واقع نمی شد. پس نور به کمک ضدّ خودش که ظلمت است معروف و شناخته شده، و اگر هم سراسر ظلمت بود و نور نبود باز ظلمت شناخته نمی شد.

همچنین اگر انسان همه ی عمر به طور یکنواخت آوازی را بشنود - مثلاً صدای یک بوق 'هکو وتیو'، یکنواخت بلند باشد و بچه ای در نزدیکی آن صدا بزرگ شود - در آن صدا را که همیشه به گوشش می خورد نمی شنود و حساستّت خود را نسبت به آن از دست می دهد. یکی از حکمای قدیم - ظاهراً مشهور است - مدّعی بود یک موسیقی یکنواخت از حرکت افلاک همیشه باید باشد ولی چون مردم همیشه می شنوند هیچ وقت نمی شنوند. همچنین اگر انسان در محیطی بدبو یا خوشبو باشد هیچ وقت آن بو را احساس نمی کند.

و نیز به همین دلیل است که اغنیا حساسیت خود را نسبت به لذتها و خوشیها از دست می دهند و فقرا نیز حساسیت خود را نسبت به بدنتیها از دست می دهند؛ یعنی آنها که بیشتر به موجبات لذت می رسند کمتر احساس می کنند و آنها که کمتر می رسند بیشتر و همچنین آنها که بیشتر با مصائب روبرو می شوند، کمتر سختی آن را حس می کنند. آنها که کمتر روبرو می شوند، بیشتر احساس می کنند.

همچنین است قدرت و عجز. اگر عجز را بیشتر به همه چیز قادر بود و در برابر هیچ چیزی عاجز نبود، نه در خودش و نه در چیز دیگری عاجز را نمی دید، نمی توانست

بفهمد که قدرت هم موجودی است از موجودات این عالم و آنجا همه کار را با قدرت می کرد خود قدرت را نمی دید؛ با اینکه غرق در قدرت بود قدرت را درک نمی کرد. و اگر عجز مطلق هم بود و قدرت نبود عجز نیز شناخته نمی شد.